

خانه‌ی زهمن

قصه‌ای از مثنوی و جایگاه آن

در سنت روایی جهان

اولریش مارزلف*

ترجمهٔ افسانه افتخارزاده

در دفتر ششم مثنوی معنوی (ابیات ۴۳۸۵-۴۲۰۶)، مولانا جلال‌الدین بلخی داستان مرد فقیری در بغداد را روایت می‌کند که در خواب می‌بیند چنانچه به قاهره (پایتخت مصر) سفر کند، گنجی را در آن‌جا می‌یابد. اما به محض ورود به قاهره، عسس‌ها مرد فقیر را دستگیر کرده و مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند و از او می‌پرسند از کجا آمده است او قصد خود را از سفر به قاهره تعریف می‌کند. سرکرده عسس‌ها وی را ریشخند می‌کند و اظهار می‌دارد که او خود همیشه رؤیای مشابهی را می‌دیده ولی چون همچون آن مرد گول و احمق نبوده، هرگز نکوشیده صحت رؤیایش را بیازماید. تصادفاً عسس در رؤیایش با جزئیات فراوان نشانی گنجی در بغداد را که در حیاط خانه مرد فقیر مدفون است، می‌دهد. مرد فقیر به خانه‌اش بازمی‌گردد، گنج را می‌یابد و از آن پس به خوبی و خوشی روزگار می‌گذراند.

بدیع‌الزمان فروزانفر در کتاب ارزشمند خود، مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی (شماره ۲۶۰) مأخذ قصه را عجایب‌نامه که به زبان فارسی نگاشته شده، ذکر می‌کند؛ کتابی که در قرن ششم و توسط شخصی به نام محمدبن محمود همدانی گردآوری شده است (ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۹۵).



گویند مردی را زنی درویش بود و خانه‌ای داشت نام آن «زهمن». به خواب دید که گنجی یابد به دمشق. این مرد اعتماد نکرد. تا چند بار به خواب دید. به حکم آن که درویش بود، به دمشق آمد. در آن شهر می‌گردید، درمانده.

مردی گوید: «از کجایی؟»

گفت: «از ری.»

گفت: «به چه کار آمدی؟»

گفت: «از حماقت و ادبار، به خواب دیدم که به دمشق گنجی بیابی.»

آن مرد بخندید و گفت «چندین سال است که من به خواب می‌بینم که در ری خانه‌ای است زهمن خوانند، در آن خانه گنجی است. بر خواب اعتماد نکردم. تو مردی سلیم دلی!» رازی چون بشنید، بازگردید و به خانه خود درآمد. و زمین را می‌کند تا هاوئی زرین بیافت سی من و از آن توانگر شد.

نیز فروزانفر اشاره می‌کند که قصه در فرهنگ برهان قاطع زیر مدخل زهمن آمده است. زهمن بفتح اول بر وزن بهمن نام خانه‌ای بوده در شهر ری گویند صاحب آن خانه مردی درویش بود شبی در خواب دید که در دمشق گنجی خواهد یافت بنابراین به دمشق رفت و سرگردان و حیران بر گرد کوچه و بازار می‌گشت ناگاه مردی دوچار او شد پرسید که از کجایی و در این شهر سرگشته و حیران چرایی. گفت: من رازی‌ام و از ملک ری می‌آیم و در خواب دیده‌ام که در دمشق گنجی بیابم به این شهر به طلب گنج آمده‌ام و گنج را می‌جویم آن شخص بخندید و گفت: چندین سال است که من به خواب دیده‌ام که در شهر ری خانه‌ای است نام آن زهمن و در آنجا گنجی است و من بر آن اعتماد نکرده‌ام. زهی سلیم دل که تو باشی. چون این بشنید بازگردید و به خانه خود آمد و زمین می‌کند تا هاوئی زرین بیافت و از آن توانگر شد.

با استناد به مأخذ اخیر، فرهنگ‌های جدید و معاصر زیادی این قصه را در متن خود آورده‌اند. به علاوه در لغت‌نامه دهخدا با استناد به فرهنگ‌های پیشین، دهخدا از شعری با همین مضمون یاد می‌کند که به فرخی یا عسجدی نسبت داده شده، که این هر دو در نیمه اول قرن پنجم هجری قمری یعنی حدود یک قرن پیش از همدانی از دنیا رفته‌اند.

من ز ری بهر گنج سوی دمشق می‌روم همچون صاحب زهمن

با وجود این که برخی از منابع فوق‌الذکر به پیش از تألیف مثنوی باز می‌گردند و آن‌ها را می‌توان مأخذ قصه برشمرد اما فروزانفر نکته مهمی را در نظر گرفته است: در حالی که



مولوی چنین نقل می‌کند که مردی بغدادی به قاهره سفر می‌کند، دیگر منابع فارسی چنین روایت می‌کنند که درویشی در خانه‌ای زندگی می‌کند که زهمان نام دارد؛ مکانی که فرهنگ برهان قاطع محل آن را در شهر باستانی ری که امروزه در حومه شهر تهران واقع است، ذکر می‌کند. تفاوت عمده دوم در انتخاب مکان قصه در نسخه‌های فارسی شامل نخستین نمونه‌های ذکر شده در شعر فرخی (و یا عسجدی) سخن از مردی می‌گویند که به جای قاهره، راهی دمشق می‌شود. این تفاوت‌ها گرچه در آغاز ناچیز به نظر می‌رسند اما ما را به این نتیجه می‌رسانند که نمونه‌هایی که در آنها از زهمان، مکانی در شهر ری یاد شده چه بسا نوعی اقتباس فارسی قصه بوده‌اند. از سویی متن مولوی به وضوح دلالت بر بافت عربی قصه دارد که در آن شهرهایی چون بغداد و قاهره، حداقل از دوره حکومت خلفای عباسی به بعد بسیار مهم‌تر از دمشق به‌شمار می‌آمده‌اند. با در نظر گرفتن کلیه نشانه‌های فوق می‌توان چنین پنداشت که مأخذ اصلی قصه را باید در ادبیات عرب جست. این فرض آنجا بیشتر تقویت می‌شود که متن دیگری از قصه به زبان فارسی موجود است که تاکنون در بررسی‌ها مورد توجه قرار نگرفته است. قصه در این متن که بی‌شک خاستگاهی عربی دارد در همان شهرهای ذکر شده در مثنوی مولوی یعنی بغداد و قاهره رخ می‌دهد. این متن هزار و یکشب است که ترجمه فارسی الف لیلۃ و لیلۃ عربی می‌باشد و توسط عبداللطیف طسوجی در دوره قاجار به فارسی ترجمه شده است. این قصه در ترجمه اصلی طسوجی در شب سیصد و چهل و نهم و در چاپ محمد رضانی در شب سیصد و پنجاهم آمده است. و از جمله حکایت‌ها این است که در بغداد مردی خداوند نعمت بود و مالی بسیار داشت از حوادث روزگار او را مال تلف شد و حال دگرگون گشت و روزی خود را به مشقت تحصیل می‌کرد شبی از شبها با حزن و اندوه بخفت در خواب دید که گوینده با او همی گوید که ترا روزی در مصر است بسوی مصر سفر کن. آن مرد ناگزیر بسوی مصر سفر کرد وقتی که به مصر درآمد هنگام شام بود، در مسجدی بخفت و در همسایگی مسجد خانه مرد متمولی بود جماعتی از دزدان به مسجد درآمدند و از دیوار مسجد به آن خانه رفتند اهل آن خانه از آمدن دزدان بیدار شدند و ناله و فریاد برآوردند استغاثه کردند شحنة با تابعان خود باستغاثه ایشان بیامد دزدان بگریختند و شحنة به مسجد درآمد مرد بغدادی را در آنجا یافت او را بگرفت و با تازیانه‌اش چندان بزد که به هلاک نزدیک شد پس از آن به زندانش بفرستاد و سه روز مرد بغدادی به زندان اندر بود آنگاه شحنة او را



حاضر آورد و به او گفت از کجایی گفت از بغداد. گفت سبب آمدن تو به سوی مصر چه بود گفت من در خواب دیدم گوینده به من گفت که ترا روزی در مصر است. بسوی مصر برو چون بدینجا آمدم تازیانه از تو بخوردم دانستم که روزی من چه بوده است شحنه از سخن او بخندید و به او گفت ای کم خرد من سه بار در خواب دیده‌ام که گوینده به من گفته است که در بغداد در فلان مکان و به فلان محله خانه هست و در آن خانه حوضی است و در زیر آن حوض مالی است فراوان تو بدانجا رفته آن مال بیرون آور. من این خواب را باور نکرده و سخن گوینده را نپذیرفتم و تو از کم خردی به سبب خوابی که اضغاث و احلام است از شهری به شهری سفر کرده پس از آن شحنه درمی چند به آن مرد بغدادی به داد و به او گفت این درم‌ها توشه راه خود گیر و به شهر خود بازگرد. مرد بغدادی بازگشت و بدان نشان خانه که شحنه صنعت کرده بود خانه همان مرد بوده است. چون به خانه خود رسید حوض را بکند و مال را به در آورد.

مأخذ ترجمه طسوجی نسخه الف لیلۃ عربی چاپ بولاق است که قصه در آن کم و بیش با همان جمله‌بندی در شب‌های ۳۵۲ و ۳۵۳ آمده است. امروزه به درستی می‌دانیم که گردآوردندگان نسخه بولاق با تکیه بر منابع مختلف به تألیف الف لیلۃ و لیلۃ پرداخته‌اند؛ منابعی که تا به امروز بسیاری از آنها به‌طور کامل شناسایی نشده‌اند. بنابراین جای بسی خوشوقتی است که منبع گردآوری شده تاریخی کمابیش ناشناخته دوره عثمانی، قصه را تقریباً به‌طور دقیقی با همان جمله‌بندی هزار و یکشب ارائه داده است. این نسخه که به احتمال زیاد الگوی اصلی گردآوردندگان هزار و یکشب بوده در کتاب لطایف اخبارالاول تألیف شده توسط شخصی به نام محمدبن عبدالمعطی الاسحاقی که در سال ۱۰۳۳ هجری قمری از دنیا رفته است (چاپ قاهره، ۱۳۱۰، ص ۱۷۷)، موجود است. علاوه بر قصه مذکور، گردآوردندگان هزار و یکشب قصه‌های مختلف دیگری را نیز از این اثر اقتباس کرده‌اند؛ داستان‌هایی چون داستان المتوکل، خلیفه عباسی و محبوبه، کنیز و معشوقه وی، و نیز داستان وردان قصاب که در آن، مردی با دنبال کردن زنی که با خرس نزدیکی کرده، گنجی را می‌یابد و دیگری داستان زنی که با بوزینه‌ای نزدیکی می‌کند؛ داستانی که حتی محمد رضانی آن را بیش از حد مستهجن دانسته و آن را در چاپ خود از ترجمه طسوجی حذف کرده است. گرچه ارجاع به کار الاسحاقی تعلق قصه به ادبیات عرب را تأیید می‌کند اما نقل قول هزار و یکشب از قصه، بسیار متأخرتر از هر یک از مستندات فارسی آن قصه می‌باشد و لذا می‌بایست کاوش بیشتری برای دستیابی به مأخذ اصلی قصه صورت گیرد.



جستجو برای دستیابی به نسخ قدیمی تر قصه ما را به مجموعه عامه‌پسند دوره مملوک می‌رساند؛ اثری به نام ثمرات الاوراق (میوه‌های برگ‌های پراکنده) به قلم نویسنده سوری، ابن حجة الحماوی که در سال ۸۳۷ هجری قمری از دنیا رفته است. جمله‌بندی نسخه حماوی کمابیش منطبق است با نسخه متأخرتر اسحاقی. بعلاوه حماوی مأخذ خود را کتابی به نام الفرج بعد الشده برمی‌شمارد که توسط ابوعلی المحسن بن علی التنوخی، قاضی و نویسنده بسیار معروف ادبیات عرب که در سال ۳۸۴ هجری قمری از دنیا رفته است، تألیف شده است. در حالی که حماوی فردی به نام ابوالربیع سلیمان بن داوود البغدادی را نقل‌کننده قصه می‌داند، متن تنوخی این شخص را به عنوان فردی که آشنای قدیمی پدر تنوخی بوده و خدمتکار ابو عمر محمد بن یوسف و پسرش ابوالحسن بوده، برمی‌شمارد. بنابراین متن تنوخی ما را به دوره فردوسی می‌رساند؛ دوره‌ای که ادبیات نوین فارسی در مراحل آغازین خود بوده و نویسندگان فارسی زبان ادبیات روایی به مأخذ عربی روی آورده و از آنها به عنوان الگویی برای خلق نمونه‌های فارسی استفاده کرده‌اند. متن تنوخی بسیار شبیه به داستان یک تجربه شخصی است و چه بسا کمی پیش از وی، این قصه روایت شده است. حسین بن اسعد دهستانی در حدود سال ۶۵۰ هجری قمری اثر تنوخی را به فارسی ترجمه کرده است.

هم او حکایت کرد که در جوار ابو عمرو القاضی مردی بود که او را عسرت و تنگدستی پیش آمده بود، ناگاه مالی جلیل و نعمتی کثیر بر دست او ظاهر شد و سلطان خواست که او را نکبتی رساند و آن اموال از او بستاند. ابو عمرو القاضی برای حق جوار او را حمایت کرد از سلطان، و نگذاشت که معترض او شوند. و میان من و آن مرد صداقتی افتاد و حقوق اتحاد و مودت مؤکد گشت. صورت آن حال از وی سوال کردم. بعد از آن که مدتی مدافعت نمود حکایت کرد که مال بسیار و نعمت بی‌شمار از پدر میراث یافتم و در اتلاف و خرج آن بشتافتم تا در مدتی نزدیک آن نعمت از من دور گشت و به بیع در و چوب (حجرات و در) محتاج گشتم، و بدان مفضی شد که به قوت روز فروماندم و قوت کسب فوت شد، و فقر و فاقه بدان حد رسید که طعمه من از بهای ریسمانی که مادرم می‌رشتی و می‌فروختی بود. یک شب در خواب دیدم که شخصی مرا گفتی توانگری تو در مصر خواهی یافت. به تعجیل (بدان جانب شتاب). بامداد به نزدیک ابو عمرو القاضی رفتم و حق جوار و خدمتی که اسلاف او را کرده بودم وسیلت ساختم و از او عنایت نامه‌ای التماس کردم به مصر تا از آنجا



عملی به من حوالت کنند یا شغلی فرمایند که مرا در آن فایده‌ای باشد. و خدای - تعالی و تقدس - به هر وجه که روی می‌آوردم (وجه معاش بر من) متعذر گردانید و از هیچ نوع آسایشی و (از هیچ باب) گشایشی ندیدم، (و بقیه‌ای نماند) و محتاج صدقه گشتم و ننگ داشتم که گدایی کنم (و حیا مانع آمد)، (و میان [نماز] شام و خفتن) بیرون رفتم - تا در آن تاریکی باشد (که روشنایی روی نماید) و به پرده‌داری ظلمت، پرده از روی کار من برنخیزد. و چون در آن تردد بیشتر بماندم طایفه‌ای مرا بگرفتند و چون غریب دیدند بر من انکار کردند و گفتند: اعتراف کن که تو چه کسی و اینجا چه می‌کنی؟ گفتم: غریب و ضعیف و فقیر و گرسنه‌ام؛ می‌روم تا بر در سرای‌ها سوال کنم. باور نداشتند. و مرا چند تازیانه بزدند. فریاد کردم و گفتم: واللّه که راست تقریر کنم. مرا رها کردند و گفتند: هات من عندک. من صدوقه‌ حال (خود) چنانکه بود شرح دادم. آن سرهنگ مرا گفت: از تو احمق‌تر هیچکس ندیده‌ام (و ابله‌تر نشنیده)، چندین سال است که (من در خواب دیدم) که گوینده‌ای مرا گفت: در بغداد در فلان محله، و محله‌ مرا نام برد. من چون (نام کوی و محله خود) شنیدم همه تن گوش و همه دل هوش گشتم و آن سرهنگ سخن تمام کرد و نام من (و سرای من) نیز بر زبان راند و گفت: [در آن] سرا بستانی است و در آن بستان بر فلان موضع درختی است، در زیر آن درخت سی هزار دینار زر است مدفون، من چنین خوابی دیدم و هرگز بدان التفات نکردم، تو احمق به خوابی که بینی مفارقت اهل و وطن اختیار کنی و سفری دراز در پیش‌گیری. من چون آن سخن بشنیدم قوی دل شدم و آن شب در مسجدی بخفتم و دیگر روز روی به بغداد نهادم. چون به بغداد رسیدم آن درخت از آن موضع برکندم و سی هزار دینار برگرفتم و خدای را (سجده شکر گزاردم و از آن روز باز در خفص عیش و رفاغت نعمت و رفاهیت و) دولت روز می‌گذاشتم.*

در حالی که به نظر می‌رسد مأخذی را یافته‌ایم که خاستگاه اصلی قصه را نشان می‌دهد، دو نکته مهم دیگر را نیز نباید نادیده گرفت. نکته نخست این‌که این قصه در قرون بعدی تنها با بافت فارسی سازگاری نیافته است. به وضوح آشکار است که این قصه بعدها به شکل داستانی برای توجیه ثروت شخصی که به ثروتی دست یافته، درآمده است. چنانچه ملاحظه می‌شود قصه به همین شکل در بافت عربی‌اش در کتاب *مرشد الزوارالی القبور الابرار* آمده که راهنمایی

* داستان از اصل کتاب «فرج بعد از شدت»، تصحیح اسماعیل حاکمی والا، انتشارات امید مجلد، صص ۲۷۹-۲۸۰ نقل شده است.



برای مسافران مصری بوده و توسط شخصی به نام موفق‌الدین بن عثمان و در رابطه با شخصی به نام عَفَّان بن سلیمان که در سال ۳۲۶ هجری قمری وفات یافته، گردآوری شده است (ویرایش محمد فتحی ابوبکر، قاهره، ۱۹۹۵، صص ۶۵۷-۶۵۶).

دربارهٔ ابن عَفَّان گفته می‌شود که سابقاً در قاهره خیاط بوده و در پی تحقق رؤیایش به بغداد سفر می‌کند و متعاقباً گنج را در خانه خود در قاهره می‌یابد. عَفَّان در طول زندگی فوق‌العاده پرهیزکار بوده و از عایداتی که از املاک فراوانش بدست می‌آورده، به بیوه‌زنان، یتیمان و فقرا کمک می‌کرده است. وی بعدها مسجد بزرگی ساخته که خود در صحن آن مدفون است.

نکته دومی که به خصوص برای محققان ادب عامه حایز اهمیت است این است که همچنان که به اوایل قرن چهارده میلادی می‌رسیم، قصه با بافت اروپایی سازگاری می‌یابد چنانچه در آغاز در رمانس *کارلمای نت* در باب جوانی شارل بزرگ و متعاقباً در آثار متعدد دیگری به شکل داستانی آموزنده و سرگرم‌کننده نقل می‌شود. این قصه از طریق آثاری که در جای خود باید مورد بررسی دقیق‌تر قرار گیرند، سرانجام در کل اروپا انتشار می‌یابد و در راستای توجیه بنای ساختمان‌های معروف و شناخته شده همچون کلیساهای مشهور و بزرگ به کار می‌رود. در بررسی‌های تطبیقی و بین‌المللی قصه‌های عامیانه، شمارهٔ طبقه‌بندی بین‌المللی قصه ۱۶۴۵ آرنه/ تامسون می‌باشد.

موفقیت جهانی این قصه چه بسا مدیون، اعتبار خود قصه و یا حتی اشتیاق آدمی در جهت ارائه توجیهی فرازمینی برای کمبودهای زندگی است که گاه ریشه در توزیع ناعادلانهٔ ثروت دارد. در پس ظاهر غیردینی قصه، قصه بیانگر ایمان به خرد بی‌پایان خداوند است؛ خداوندی که ثروت خود را به هر آن که بخواهد با تکیه بر تدابیر بی‌چون و چرا و عالمانه‌اش اعطا می‌کند. به این تعبیر جای بسی شگفتی است که قصه در هیچ یک از مجموعه‌های اخیر قصه‌های عامیانهٔ برگرفته از سنت شفاهی فارسی ضبط نشده است.

اما این فقدان اسناد شاید ناشی از تعصب گردآورندگان این مجموعه‌ها بوده؛ گردآورندگانی که شاید قصه‌هایی با بن‌مایهٔ موضوعات سحر و جادویی را به این نوع قصه ترجیح داده‌اند و حتی اگر در اجرای شفاهی با این قصه مواجه شده‌اند آن را افسانه‌ای محلی و بومی که بیانگر عقاید خرافی است تلقی کرده‌اند و نه ولد معاصر یک قصهٔ ماوراءالطبیعی که متکی بر هزار سال سنت روایی است.